

ادامه نقد اولویت

فهم اولویت به ویژه از امر تعبدی به غیر آن جدا جای مناقشه دارد! چگونه می‌توان از منع امامت زن برای مرد در نماز جماعت به منع مثل قضاوت رسید؟! اگر گفته شود: جلو قرار گرفتن زن در نماز موجب حواس پرتی بخشی از مردان می‌شود، به همین دلیل امامت زن منع شده است، چه پاسخی قاطعی در رد آن می‌توان گفت؟!

شنیدنی این که تمسک به اولویت در مجال بحث، عموماً جاهایی صورت گرفته که مقیس علیه خود در معرض سؤال است. مثلاً گفته شده: وقتی پیامبر عظیم الشان اجازه صحبت زنان با مردان نمیدادند یا از مشورت با آن‌ها نهی کرده‌اند، چگونه تصدی زن را برای قضاوت و امثال آن می‌پذیرند؟ در حالی که هیچ منعی از صحبت زنان با مردان (با رعایت هنجارهای شرعی) وجود ندارد. کافی است که «لا یخضعن بالقول» تا «لا یطمع الذی فی قلبه مرض»¹. نسبت به مشورت هم که قبلاً صحبت کردیم و اینک بشنوید این حدیث را: «ایاک و مشاوره النساء الا من جُرِّبَت بکمال عقل»².

آری! آن چه از مجموعه رفتار شارع استفاده می‌شود (چه نامش اولویت گذاشته شود یا نامی مشابه)، لزوم رعایت حجاب، عفاف، پرهیز از اختلاط‌های ناموجه حتی در کارهایی پایین‌تر از قضاوت و ریاست است؛ لکن از دل این رفتارها حکم فقهی مورد نظر در نمی‌آید.

نقد و بررسی مذاق شریعت

استدلال به مذاق شریعت - به ویژه در سده‌های اخیر - بسامد زیادی پیدا کرده است. ما قبلاً در مواضعی دیگر³ به تفصیل از این نهاد بحث کرده‌ایم (ماهیت‌شناسی؛ موارد استدلال؛ نوع کارکرد؛ مناسبات آن با نهادهایی چون تمسک به مقاصد شریعت؛ عقل؛ لزوم گسست مذاق از توهم مذاق؛ مناشیء دریافت عرصه‌های تضییق بر حضور این نهاد در صحن استنباط؛ و...) و آن چه در این جا از آن صحبت می‌کنیم این است که آیا مذاق شریعت در مقابل نصوص ملفوظ عام و خاص و ادله لیبی است؟ اگر این است، ماهیت آن چیست؟ و اگر راجع به نصوص ملفوظ و ادله لیبی است، آن نصوص و ادله چیست؟ چرا نام خود آن‌ها را نمی‌برید؟ و اگر منظور از مذاق، برابری چند دلیل و رفتار - در نظامی حلقوی و هرمی - است، به آن ادله و رفتارها باید اشاره کرد تا تقویم شوند! و این پرسشی است که ما در همه موارد استدلال به مذاق داریم.

در مجال حاضر، ما سندی غیر قابل خدشه عامّاً یا خاصّاً، نقلاً یا عقلاً نیافتیم که از تصدی زنان به طور مطلق برای قضاوت و امثال آن منع نماید؛ قهراً چگونه می‌توان از آن چه نیست، برابری ساخت و آن را سند منع قرار داد؟

1. برگرفته از کریمه 32 از سوره احزاب.

2. بحار الانوار، ج 103، ص 253، ح 56.

3. ر.ک: خارج اصول، صص 449. 458 (= 1957. 1966)؛ مقاله «استناد فقهی به مذاق در بوته نقد»، فصلنامه حقوق اسلامی، ش 22، پاییز 1388، صص 7. 36.

از نکات قابل توجه این است که گاه آن چه «ذوق شخصی در فقه و فقهات» است به جای «مذاق شریعت» می‌نشیند، با آن آمیخت ناموجه پیدا میکند و از آن در استنباط بهره برده میشود. به عنوان نمونه آیا آن چه قبلاً⁴ از محقق خوبی در همین راستا نقل گردید و ایشان آن را به نام «مذاق شارع» معرفی کرد، ذوق شخصی ایشان در فقه و فقهات است یا مذاق قطعی شارع؟! بر سخن ایشان برخی ملاحظات دیگر نیز بود، که در گذشته⁵ مورد اشاره قرار گرفت.

به راستی اگر ادعا شود :

مذاق شریعت بیشتر از آن که به خروج زنان از عرصه های اجتماعی متعلق باشد به نگه داشتن حریم برای زنان در عرصه های اجتماع و سیاست، عدم اختلاط زنان و مردان، تامین غایاتی مانند حفظ حریم خانواده و در نهایت سلامت روانی و اخلاقی جامعه، متعلق است، می توان بر آن ردی داشت؟! این مدعا وقتی بیشتر قابل قبول می‌نماید که فقیه متکفل استنباط و حاکمیت اسلامی به نوعی معقول از تفکیک جنسیتی برسد و آن گونه که محقق اردبیلی نیز اشاره کرد مثل قضاوت زنان برای زنان⁶ یا چیزی شبیه این، یا آن گونه که محقق حکیم⁷ قائل به آن است مثل مرجعیت زنان برای زنان مطرح شود. در ارتباط با مذاق، مباحث زیادی قابل طرح است، همین قدر باید دانست که ادعای آن چندان آسان نیست به اعتقاد ما حذف این نهاد لازم است و به جای آن باید از اسناد معتبر (اگر وجود داشت) یاد کرد.

بررسی و نقد استدلال به سیره متشرعه

استدلال به سیره در راستای اثبات مدعا را به راحتی می‌توان از کلمات دریافت کرد در استدلال به سیره مزبور باید به این نکته کانونی توجه کرد که صرف نبود یک پدیده (مثلاً عدم تصدی زنان در جوامع اسلامی) کافی برای اثبات رد آن نیست، بلکه باید محیط‌های اسلامی آن را منکر و مردود بشمارند؛ به همین دلیل برخی از مستدلان به سیره در فضای حاضر، سیره متشرعه را، «التزام مسلمانان به عدم سپردن قضا و امثال آن به زنان»⁸ و «سپردن را امری قبیح و منکر نزد ایشان» دانسته‌اند؛⁹

به نظر میرسد اثبات این ادعاها چندان آسان نیست! اصولاً چه مقدار زنان - با محیط‌های آن زمان - توانایی این کارها را داشتند؟ انگیزه ورود برای آن ها بوده؟ دنبال آن بوده‌اند؟ تا التزام، قبیح‌انگاری و استنکار مزبور زمینه اثبات داشته باشد؟! به نظر می‌رسد بیشتر مایه تعجب بوده تا استنکار!

بنابراین اولویت، مذاق و سیره متشرعه هیچکدام صلاحیت اثبات منع را ندارند.

4. ص 205.

5. ص 205 و 206.

6. مجمع الفائدة و البرهان، ج 12، ص 15.

7. مراجعه شود.

8. ر.ک : بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، ص 313.

9. ر.ک : همان، ص 315.